

بررسی رابطه جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا

در پرتو فرهنگ راهبردی

سهیل گودرزی

دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل. گروه روابط بین‌الملل. دانشگاه تربیت مدرس. تهران. ایران

دکتر احمد سلطانی نژاد^۱

استادیار روابط بین‌الملل. گروه روابط بین‌الملل. دانشگاه تربیت مدرس. تهران. ایران

دکتر مصطفی زهرانی

دانشیار روابط بین‌الملل. گروه روابط بین‌الملل. دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه. تهران. ایران

دکتر محسن اسلامی

استادیار روابط بین‌الملل. گروه روابط بین‌الملل. دانشگاه تربیت مدرس. تهران. ایران

(تاریخ دریافت ۹۶/۴/۳ - تاریخ تصویب ۹۶/۸/۲۷)

چکیده

تشریح الگوهای حاکم بر رابطه میان جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا طی سال‌های پس از پیروزی انقلاب اسلامی و حتی تبیین چرایی بروز وضعیت کنونی میان دو کشور از رهگذر رهیافت‌های متعارف سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل به پژوهش‌هایی ناکارآمد و ناکافی می‌انجامد. تشریح واقعیت‌های تاریخی برای تبیین این وضعیت و یا استفاده از تحلیل‌های مبتنی بر نگرش‌های واقع‌گرایانه، اگرچه برای شناخت وضعیت کلی نه جنگ نه صلح کنونی مفید هستند، اما گویای چرایی تداوم وضعیت و فراتر از آن عدم ادامه و تسری همکاری‌های مقطعی نیز نیستند. تحلیل این مناقشه و خصومت دامن‌دار میان ایران و آمریکا از یک‌سو مستلزم توجه به ساختارهای مادی قدرت و تضاد ژئوپلتیک میان دو کشور بوده و از سوی دیگر لاجرم می‌باید بر بنیان‌های شناختی و غیرمادی کنش هر یک از دو دولت مذکور متمرکز شود.

به نظر می‌رسد چهارچوب فرهنگ راهبردی به‌عنوان الگویی که در عین توجه به کنش عینی و قابل محاسبه می‌تواند الگویی کارآمد برای مطالعه ابعاد و علل مناقشه میان ایران و آمریکا باشد. بر این اساس مقاله پیش رو با عنایت به وجوه پر رنگ امنیتی مناقشه مذکور بر آن است که از رهگذر مطالعه مقایسه‌ای عناصر و مؤلفه‌های فرهنگ راهبردی دو کشور، تصویری دقیق‌تر از مناقشه ایران و آمریکا به دست دهد.

واژه‌های کلیدی: فرهنگ راهبردی، جمهوری اسلامی ایران، ایالات متحده آمریکا، خصومت.

Email: Soltani123@gmail.com

^۱ نویسنده مسئول

فصلنامه مطالعات روابط بین‌الملل، سال دهم، شماره ۳۹، پاییز ۱۳۹۶، صص. ۱۱۹ - ۱۴۶.

مقدمه

فرهنگ راهبردی را جوهره‌ی نگرش جامعه و نخبگان به مفهوم قدرت و کاربرد آن در ارتباط با جهان خارج نامیده‌اند. در این برداشت فرهنگ راهبردی نه فقط کاربرد زور و شیوه جنگیدن بلکه چکیده‌ی تاریخ، جبر جغرافیا، انباشت ذهنی، نمایانگر روایت‌های تاریخی مشترک یک ملت در قبال مسایل کلان امنیتی و نوع رابطه با جهان پیرامون است. فرهنگ راهبردی بیانگر چرایی و چگونگی شکل‌گیری ایده و تصویری خاص در تعاریف مربوط به جنگ و صلح، امنیت و ناامنی، دوست و دشمن و به یک معنا راهبردهای کلان یک دولت در قبال سایر موجودیت‌های خارجی است.

از آن‌جا که فرهنگ راهبردی مبین دیدگاه کلان یک دولت نسبت به مسایل نظامی و امنیتی و حتی سیاست خارجی است؛ لذا به‌مثابه یک ویژگی جدایی‌ناپذیر در سیاست‌ها و اقدامات دولت‌ها وجود دارد. فرهنگ راهبردی حتی اگر به‌صورت مدون درنیامده و سطوح اثرپذیری و اثربخشی آن در موارد گوناگون نظامی، امنیتی و سیاسی از یکدیگر تفکیک نشده باشند؛ باز هم در عمل بر فرایندها، دیدگاه‌ها، سیاست‌ها و ظرفیت‌های یک کشور تأثیرگذار بوده و در عمل قابل مشاهده خواهند بود. تأثیری که بیش از هر عامل دیگری می‌تواند دلایل و حتی فرایندهای کلان و اغلب پنهان نهفته در یک سیاست یا وضعیت خاص را به خوبی عیان ساخته و مورد مطالعه قرار دهد.

اثرگذاری و سودمندی مفهوم فرهنگ راهبردی برای مطالعه سیاست خارجی کشورها خصوصاً هنگامی که سیاست خارجی وجه امنیتی به خود گرفته و از بنیان‌های هویتی و وجودی یک دولت خاص متأثر می‌شود روشن‌تر می‌شود. به دیگر سخن، فرهنگ راهبردی برای بررسی رفتار آن دسته از کشورها که سیاست خارجی خود را در راستای امنیت هستی شناختی تعریف کرده و برای آن کارویژه‌ای فراتر از بقای مادی در نظر می‌گیرند، ابزاری مؤثر بوده و می‌تواند زوایای تاریک و ظاهراً غیر قابل فهم رفتارهای سیاسی یک دولت خاص را به سهولت تشریح کند.

یکی از موارد ظاهراً غیر قابل فهم، مختصات منحصر به فرد مناقشه ایران و آمریکا پس از پیروزی انقلاب اسلامی در بهمن ۱۳۵۷ است که به‌عنوان یکی از ریشه‌دارترین و طولانی‌ترین مناقشه‌های تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل تاکنون، مورد توجه بسیاری از پژوهشگران قرار گرفته است. تجربه همکاری‌های مقطعی در سایه تهدید و سوءظن دوجانبه، چرخه‌های متوالی و بی‌پایان تنش‌زدایی/ تنش‌زایی و دخالت متغیرهای متنوع بیرونی و درونی در فرایندهای جاری میان دو کشور نشان‌دهنده پیچیدگی و چندلایه بودن این مناقشه است. از آن گذشته، سیاست‌ها و اقدامات جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا در ارتباط با طرف مقابل، غیر قابل فهم بودن رفتارهای تهران و واشنگتن نزد یکدیگر و نهایتاً نقش فوق‌العاده تأثیرگذار سوءبرداشت‌ها در تصمیم‌گیری‌های دو کشور نشان‌دهنده آن است که صرف توجه به علل قطع رابطه و تداوم انجماد سیاسی، پاسخ روشنی به سؤال از چرایی و چگونگی ایجاد و تداوم وضعیت کنونی نمی‌دهد.

بر این اساس، مقاله حاضر با عنایت به فرهنگ راهبردی دو دولت جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا و نیز توجه به مؤلفه‌های متشکله‌ی هر یک از فرهنگ‌های فوق بر آن است تا در راستای شناخت، الگویی مناسب برای بررسی وضعیت جاری کنونی میان ایران و ایالات متحده، فرضیه خود مبنی بر سودمندی چهارچوب فرهنگ راهبردی برای مطالعه مناقشه ایران و آمریکا را اثبات نماید. بی‌تردید مقاله حاضر به منظور پرهیز از خطای تحلیل تک‌عاملی اثر دیگر متغیرها، اعم از تضاد ژئوپلتیک و سوءبرداشت‌های مقطعی را نیز در نظر آورده و در قالب مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده فرهنگ راهبردی دو کشور از آن‌ها یاد می‌کند.

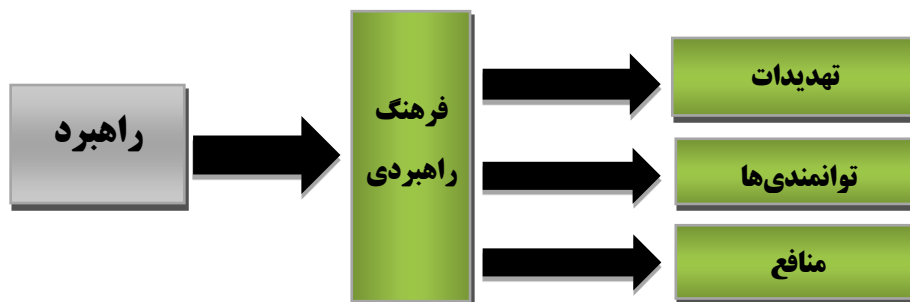
چهارچوب مفهومی: فرهنگ راهبردی

فرهنگ راهبردی بنا بر ماهیت، فاقد تعریفی عام بوده و در میان پژوهشگران در باب مؤلفه‌ها و ویژگی‌های آن اجماع نظری وجود ندارد. این مفهوم بیش از هر چیز با مفهوم فرهنگ سیاسی در پیوند و ارتباط است، مفهومی که بر اساس تعریف گابریل آلموند و سیدنی وربا متضمن مجموعه‌ای از ایستارها و ارزش‌های جمعی ناظر بر نظام سیاسی است

(Lantis, 2005: 2). گری با تأکید بر وزن عنصر نظامی در بحث از فرهنگ راهبردی برآن است که این مفهوم شیوهی تفکر و کنش از رهگذر استفاده از زور را تشریح کند؛ شیوهی کنش و تفکری که از انباشت تجربه‌ی تاریخی و میل به ارائه‌ی رفتاری مسئولانه در عرصه‌ی خارجی نشأت می‌گیرد (Gray, 2006: 7).

در تعریفی نسبتاً جامع از این مفهوم می‌توان فرهنگ راهبردی را تعاملی بین عناصر هویتی، هنجاری، ارزشی و چشم‌اندازهای فراروی یک دولت - ملت به شمار آورد که از سوی مردم و در جریان جامعه‌پذیری درونی شده‌اند. این عناصر نقش بی‌بدیلی در نوع برداشت از مجموعه مفاهیمی اعم از دوست و دشمن، دفاع، اتحاد و ائتلاف و... دارند (Ibid). این امر که مستقیماً از هویت ملی واحدهای سیاسی تأثیر می‌پذیرد بر نقش و سرنوشت متصوره‌ی یک ملت برای خود در عرصه بین‌المللی، برداشتی که مردم هر کشور از خود دارند و مسئولیت و رسالتی که برای خود در صحنه جهانی تعریف می‌کنند، ناظر است (Johnson, 2008: 26).

در عرصه‌ی عملی فرهنگ راهبردی از رهگذر تأثیر بر ذهنیت رهبران در باب نیات و توانمندی‌ها می‌تواند در ادراک نهایی از تهدید مؤثر واقع شود. به باور بوث فرهنگ راهبردی در وهله‌ی نخست، عاملی اساسی در کیفیت برداشت از خود و دگر است. این موضوع به عنوان یکی از بنیان‌های کنش سیاسی در قبال سایرین، به تخمین رفتار سایر کنش‌گران یاری رسانده و در واقع نقطه‌ی آغاز فهم رفتار طرف مقابل محسوب می‌شود. از آن گذشته، این مفهوم مستلزم توجه و حساسیت در مورد تاریخ هم هست، به واقع امر، دستیابی به تحلیلی مقرون به صحت از انگیزه‌ها، برداشت‌ها و الگوهای رفتاری خود و دیگری مستلزم درک درست تاریخ و الگوهای تکرار شونده تاریخی است. فرهنگ راهبردی همچنین در برداشت از سناریوها و ارزیابی تهدیدها بسیار حائز اهمیت است، چرا که به دولتمردان در مورد کم و کیف رفتار یک کنشگر خاص در مسایل گوناگون خرد و کلان بینش‌هایی را ارائه می‌دهد (Booth, 2005: 25-26). اثرگذاری فرهنگ راهبردی بر تصمیمات سیاسی دولت‌ها را در شکل زیر می‌توان مشاهده کرد.



مؤلفه‌های فرهنگ راهبردی

اگر بپذیریم که فرهنگ راهبردی مجموعه‌ای از باورها، فرضیات و شیوه‌های رفتاری مشترک برآمده از تجربیات متعارف و پذیرفته‌ای است که به هویت جمعی و روابط بین گروه‌های جامعه شکل بخشیده و تعیین‌کننده مطلوبیت‌ها و اقدامات مناسب برای دستیابی به اهداف امنیتی نیز هست (Kartchner, 2006: 3-5)؛ آن‌گاه می‌توان چنین انگاشت که این مقوله از یکسو ارتباط وثیقی با سازه‌های هویتی و اجتماعی یک ملت داشته و از سوی دیگر خود در ساخت و ایجاد الگوهای رفتاری و هویتی واجد تأثیر است. بر این اساس فرهنگ راهبردی به عنوان الگوی کلان کنش امنیتی یک جامعه متشکل از مؤلفه‌ها و عناصری است که در کلیت خود رفتار و جهت‌گیری آن جامعه را تعیین می‌کنند.

اگرچه فرهنگ راهبردی بنا بر ماهیت از جامعه‌ای به جامعه‌ای دیگر متفاوت بوده و به فراخور وضعیت خاص واحد سیاسی عناصر و مؤلفه‌های منحصر به فردی را در بر می‌گیرد؛ اما دسته‌ای از عوامل تقریباً در تمام بررسی‌ها از فرهنگ راهبردی کشورهای مختلف به چشم می‌خورند و به یک معنا به عنوان عوامل و عناصر کلان تشکیل دهنده‌ی فرهنگ راهبردی محسوب می‌شوند. اسنایدر در نخستین بررسی از این موضوع تجربیات تاریخی، مؤلفه‌های فرهنگی و ویژگی‌های جغرافیایی را مهمترین عوامل تشکیل دهنده‌ی آن معرفی کرده است (Snyder, 1977) و گری آن را حاصل تلفیق و تعامل هنجارها، ارزش‌ها،

چشم اندازها و هویت‌های کسب شده از سوی یک ملت در جریان جامعه پذیری می‌داند (Gray, 2006: 3-5).

گاه مجموع این عوامل در قالب ایستارها و بینش‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ در این معنا ایستارها آن دسته از کنش‌های رفتاری محسوب می‌شوند که از ارزش‌ها، هنجارها، الگوهای اجتماعی و همچنین زمینه‌های خاص تاریخی، اجتماعی، زیستی، جغرافیایی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نشأت می‌گیرند و بینش‌ها نیز برآیند ارزش‌ها، باورها و آگاهی‌ها به شمار می‌آیند (خلیلی، ۱۳۹۳: ۳۲). تقسیم‌بندی عوامل متشکله‌ی فرهنگ راهبردی به دو دسته‌ی خرد و کلان نیز پایه‌ی دیگری برای تشریح آن شده است؛ بر این پایه نظام بین‌الملل، موقعیت جغرافیایی و گذشته تاریخی در ردیف متغیرهای کلان و ویژگی‌های خاص هر کشور نیز در عداد متغیرهای خرد قرار می‌گیرند (عسگری، ۱۳۹۰: ۴۸). همین دسته‌بندی با جرح و تعدیل از سوی جونز به یک طبقه‌بندی سه‌گانه از مؤلفه‌های فرهنگ راهبردی منجر شده است؛ به باور او سه سطح محیطی (متشکل از عناصری نظیر جغرافیا، ویژگی‌های قومی، فرهنگی و تاریخی)، اجتماعی (دربدارنده‌ی ساختارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی) و خرد (متضمن نهادهای نظامی و کیفیت مناسبات ساختارهای نظامی و سیاسی یک کشور) مؤلفه‌های تشکیل دهنده‌ی فرهنگ راهبردی یک کشور را فراهم می‌آورند (Jones, 1990: 38-40).

لرد، شش مؤلفه موقعیت جغرافیایی، تاریخ نظامی، روابط بین‌الملل، ایدئولوژی و فرهنگ سیاسی، ماهیت روابط نظامی- سیاسی و نهایتاً تکنولوژی نظامی را در تعریف خود قرار داده (Lord, 1985) و اسمیت از ده مؤلفه سنت‌های سیاسی، تجربه تاریخی، نظام ارزشی و باورها، روایت‌های مشترک، مذهب، مفاهیم دفاعی، اقتصاد و شیوه معیشت، موقعیت جغرافیایی، شرایط اقلیمی و بالاخره پایه‌های فناوری نام می‌برد (Smith, 2008: 4).

قطع یقین آن که به رغم وجود شواهد تجربی و تاریخی برای اثرگذاری هر یک از مؤلفه‌های فوق در مفهوم فرهنگ راهبردی؛ فقدان اجماع در باب تعداد مؤلفه‌های مقوم این مفهوم از یکسو و تعدد تعاریف آن از سوی دیگر موجب شده تا بهترین و کارآمدترین شیوه

در تحلیل این مؤلفه‌ها در ارتباط با عناصر خاص و منحصر به فرد مورد مطالعاتی تعیین شود. تأثیرپذیری فرهنگ راهبردی از محیط راهبردی و تأثیرگذاری آن بر رفتار راهبردی کنشگران احتمالاً الگویی مناسب برای درک نحوه ارتباط مؤلفه‌های پیش گفته خواهد بود؛ از این رو به نظر می‌رسد نحوه ارتباط میان این مؤلفه‌ها را می‌توان در توالی سطوح سه گانه زیر مشاهده کرد:



فرهنگ راهبردی جمهوری اسلامی ایران

جمهوری اسلامی ایران در سطح راهبردی، کنشگری غیرمتعارف و منحصر به فرد محسوب می‌شود و بر همین اساس هرگونه برآورد از فرهنگ راهبردی این واحد سیاسی باید فرهنگ پیچیده کشور، جهت‌گیری مذهبی و ایدئولوژیک حاکمیت، ملی‌گرایی پایدار ایرانی، ژئوپلیتیک خاص ایران و راهبرد و تاکتیک نظامی را در نظر آورد. از این رو «فهم

کنش سیاسی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران مستلزم درک رویکرد منحصر به فرد آن نسبت به سیاستمداری، راهبرد خاص خود خواهد بود» (Eisenstadt, 2015: 5).

- سطح ملی

با نگاهی به الگوی کنش در زمینه سیاست خارجی و امنیتی جمهوری اسلامی طی چهار دهه گذشته می‌توان مجموعه‌ای مشخص از عوامل و عناصر را به‌عنوان مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده‌ی فرهنگ راهبردی ایران در نظر آورد. گزینش این عناصر مشخص از میان مؤلفه‌های متعدد از رهگذر توجه به اسناد ملی نظیر قانون اساسی، کنش امنیتی و بین‌المللی، مواضع رهبران و... صورت پذیرفته است. بر این اساس می‌توان مذهب، ذهنیت تاریخی، ساخت اقتصادی و درنهایت موقعیت جغرافیایی را در عداد مؤلفه‌های فرهنگ راهبردی جمهوری اسلامی ایران در سطح ملی به‌شمار آورد.

۱. سازه‌های ذهنی

اسلام شیعی در کانون گفتمان مذهبی و سیاسی جمهوری اسلامی قرار داشته و به یک معنا قوام‌دهنده نظام ارزش-هنجار، باورهای جمعی و انتظارات مشترک موجود در جامعه و سیاست ایران است (Eisenstadt, 2015). فرهنگ شیعه با تأثیرگذاری بر تقریباً تمامی شئون حیات سیاسی در ایران در کنار ملی‌گرایی ایرانی مهمترین منبع هویتی جمهوری اسلامی بوده و همه برونادهای مرتبط با گفتمان مذهبی نظام سیاسی را تحت تأثیر قرار می‌دهد. قانون اساسی جمهوری اسلامی به وضوح مذهب شیعه را سنگ بنای هویت این نظام سیاسی معرفی کرده و در موارد متعددی بر نقش ایجابی آن در تدوین فرایندها و رویه‌ها تأکید کرده است (قانون اساسی، ۱۳۹۵).

این مؤلفه، علاوه بر کارکرد هویت بخشی به نظم سیاسی ایران در زمینه تعریف‌ها توسط رهبران جمهوری اسلامی نیز واجد نقش و تأثیر است؛ تا آن‌جا که «در بسیاری موارد قرار دادن کشورها و موجودیت‌های بین‌المللی در دایره دوست، دشمن، رقیب و... از سوی جمهوری اسلامی تا حد زیادی تحت تأثیر عملکرد این مؤلفه در فرهنگ راهبردی ایران است» (Cain, 2002: 5). بقا و حتی منطق بازدارندگی جمهوری اسلامی ایران نیز

پایه‌ای مذهبی و ایدئولوژیک داشته و بر حسب آن تعریف می‌شوند؛ به نظر رهبران جمهوری اسلامی، حکومت منحصر به فرد تهران موجب شده تا دگر هویتی (غرب) درصدد تضعیف موجودیت و کارکردهای آن شود و از این‌رو بقا و حفظ موجودیت از جمله مهمترین و شاید اصلی‌ترین اهداف نظام سیاسی محسوب می‌شود. دامنه این اثرگذاری تا بدان حد است که تلاش ایران برای دستیابی به بازدارندگی در بسیاری موارد برای مقابله با تهدیداتی تلقی می‌شود که ناظر بر هویت و موجودیت جمهوری اسلامی ایران هستند (Strain, 1996).

تأثیر فرهنگ منبعث از مذهب شیعه بر هویت ملی ایرانیان موجب شده تا جمهوری اسلامی در عرصه‌ی مناسبات خارجی اقدام به تعریف خود و دگر کرده و برای هر یک از این مفاهیم نیز مصادیق و شاخص‌های معینی در نظر آورده که تا حد زیادی ریشه در باورها و مقتضیات برخاسته از فرهنگ شیعه دارند (Stanley, 2006). در این راستا یکی از اصلی‌ترین گزاره‌هایی که در فرهنگ راهبردی جمهوری اسلامی مطرح می‌شود پایداری است. برای جمهوری اسلامی مبنای مقاومت در تاریخ شیعه و مشخصاً قیام عاشورا قرار داشته و بازتولید حرکت مذهبی- سیاسی پیشوای سوم شیعیان عاملی برای تعیین بخشی از راهبرد ملی و حتی سیاست خارجی آن شده است؛ «شهادت‌طلبی و مقاومت در جنگ و مقاومت در برابر قدرت‌های جهانی و اصطلاحاً عدم سازش در برابر دشمنان در سال‌های پس از جنگ اصلی‌ترین نمودهای این مفهوم در عرصه‌ی عینی هستند» (Eisenstadt, 2015: 27-8).

ذهنیت و مکانیسم‌های ذهنی نیز عاملی اساسی در تدوین کنش و واکنش تصمیم‌گیرندگان در فرایندهای سیاسی هستند. در واقع، جهان پیرامون و هر گونه اقدام و رفتار تنها از رهگذر فیلترهای ذهنی افراد درک و فهم شده و معنایی خاص می‌یابند. بی‌تردید جمهوری اسلامی ایران و مجموعه رهبران، تصمیم‌گیرندگان و حتی افراد جامعه نیز از این امر مستثنی نبوده و در زمینه سیاسی و راهبردی به نحو چشمگیری تحت تأثیر ذهنیت و انباشت تاریخی خود هستند؛ برای مثال تمدن دیرپا و قرار گرفتن در موقعیت

جغرافیایی خاص موجب شده تا حافظه جمعی ایرانیان مجموعه متنوعی از دخالت‌ها و تجاوزات بیگانه را در خود جای دهد (Chubin, 1994). موقعیت خاص ایران به‌عنوان نقطه اتصال شرق دور، آسیای میانه، خاورمیانه و نهایتاً آسیای صغیر و اروپا موجب شده تا بی‌ثباتی و ناامنی ناشی از حملات مکرر اقوام و دولت‌های مختلف به ویژگی جدایی‌ناپذیر زندگی جمعی در فلات ایران، طی سده‌های گذشته بدل شود و در دوران معاصر با کنش دولت‌های استعمارگر تقویت شود (Behnam, 1986).

این بدبینی به بیگانگان در فرهنگ سیاسی جمهوری اسلامی در قالب غرب‌ستیزی نمود و بروز یافته؛ گزاره‌ای که به واقع امر وجه عینی و کارکردی سازه‌های ذهنی در موضوع مورد بحث به‌شمار می‌آید. حضور منفی بریتانیا و روسیه در تحولات سیاسی ایران و حتی منتزع ساختن بخش‌هایی از خاک ایران نظیر افغانستان و قفقاز در قرن نوزدهم، اشغال ایران و تهدید امنیتی اتحاد شوروی در کنار تلاش این کشور برای جدا کردن آذربایجان متعاقب جنگ جهانی دوم، اقدام ایالات متحده در براندازی دولت مصدق و سرکوب جنبش نوپای دموکراتیک در ایران طی کودتای آژاکس ۱۹۵۳، تلاش برای مهار انقلاب و سرنگون کردن جمهوری اسلامی از رهگذر تجهیز و حمایت عراق و نهایتاً اعمال تحریم‌های متنوع علیه ایران از سوی ایالات متحده و حضور فراگیر آن کشور در مناطق پیرامون ایران همگی موجب تعریف غرب به مثابه دشمن و در نتیجه بسط گفتمان غرب‌ستیزی در ایران شده است (Stanley, 2006: 18).

عدم اعتماد نسبت به دیگران نیز برآیند دیگر کارکرد ذهنیت تاریخی در فرهنگ راهبردی ایران است. فقدان اعتماد به سایر کنشگران در سیاست خارجی و امنیتی ایران نیز در تحلیل نهایی می‌تواند دلایل و شواهدی از تجربه تاریخی منحصر به فرد ایران کسب کند. نقض عهدها و عدم پایبندی به تعهدات بیگانگان در معاهدات با ایران از یکسو و همچنین تجربه طولانی تجاوز و اشغال سرزمین به دست اقوام و دولت‌های بیگانه از سوی دیگر موجب شده تا بی‌اعتمادی به بیگانگان بخشی جدایی‌ناپذیر از فرهنگ راهبردی ایران تلقی شود. «تأکید قانون اساسی بر استقلال و حاکمیت ملی و تشدید محدودیت‌ها بر سر

استفاده از سرمایه، نیروی کار و حتی مشاوران خارجی در قوانین عادی عینی‌ترین وجه این امر است» (Stanley, 2006: 16).

۲. ساختار اقتصادی

ساختار اقتصادی و به تبع آن نوع رابطه میان دولت و جامعه را از جمله اصلی‌ترین مؤلفه‌های فرهنگ راهبردی خوانده‌اند. افزون بر آن وضعیت اقتصادی کشورها نیز نقشی بی‌بدیل در نوع جهت‌گیری‌ها و همچنین شدت و ضعف سیاست‌ها و اقدامات آن‌ها در عرصه‌ی خارجی دارد؛ بر این اساس و با نگاهی اجمالی به اقتصاد ایران به روشنی می‌توان دریافت که اقتصاد رانتی و نقش درآمدها و عواید ناشی از صدور نفت، رکن اصلی هرگونه تحلیل در باب ساخت اقتصادی ایران خواهد بود. نقش نفت در تداوم کارکرد اقتصاد ایران و در نتیجه حفظ موجودیت جمهوری اسلامی اصلی‌ترین و بنیان بررسی کم و کیف اثرگذاری این مؤلفه بر فرهنگ راهبردی کشور خواهد بود.

عواید حاصل از فروش نفت، مؤید فرض تأثیرگذاری آن بر اقتصاد ملی ایران است. بنا به برآورد بانک جهانی در سال ۲۰۱۶ بیش از ۸۰ درصد درآمدهای صادرات ایران و حدود ۵۰ درصد بودجه عمومی دولت از محل درآمدهای نفتی تأمین می‌شود (World Bank, Outlook, 2016). این حجم از بودجه و درآمد فارغ از تأثیرات صرف اقتصادی، نقش مهمی در هدف‌گذاری و همچنین رفتارهای سیاسی و امنیتی جمهوری اسلامی در عرصه خارجی دارد. بررسی گذرای سیاست و رفتار خارجی جمهوری اسلامی طی دو دهه پس از جنگ به خوبی نشان‌دهنده این تأثیرگذاری است. (Hass & Indyk, 2009) از آن گذشته درآمدهای نفتی در زمینه صنایع تسلیحاتی و احیاناً خریدهای نظامی در وجه عملیاتی فرهنگ راهبردی جمهوری اسلامی نیز اثرگذار هستند.

۳. موقعیت جغرافیایی

ژنرال استنلی مک کریستال (فرمانده عملیات ویژه پنتاگون در عراق طی سال‌های ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۸) بر آن است که با نگاه به نقشه یک کشور، می‌توان اطلاعات زیادی از راهبرد امنیت ملی آن دریافت (Leverett & Leverett, 2014: 50). بی‌تردید موقعیت

جغرافیایی ایران و قرار گرفتن در نقطه اتصال سه منطقه خاورمیانه، قفقاز و آسیای مرکزی نقش مهمی در شکل‌گیری و تداوم گونه‌های خاص از فرهنگ راهبردی داشته است. در نگاه نخست، موقعیت جغرافیایی ایران با مؤلفه‌های مؤثر بر شکل‌گیری ذهنیت تاریخی اعم از مداخلات و حملات خارجی از سوی اقوام و دولت‌های بیگانه در ارتباط مستقیم است. ارزش ایران برای متفقین در جریان جنگ دوم جهانی، لزوم حفظ ایران در کمربند مهار اتحاد شوروی در جریان جنگ سرد و برآیندهای آن نظیر کودتای ۲۸ مرداد و حمایت از سیاست سرکوب شاه و... تنها چند نمونه از مصادیق اثرگذاری این مؤلفه بر فرهنگ راهبردی ایران هستند.

از سوی دیگر، موقعیت جغرافیایی ایران در تناظر با عامل مذهب نیز وجهی دیگر از فرهنگ راهبردی جمهوری اسلامی را تشکیل می‌دهد. ایران به‌عنوان کشوری شیعه مذهب و فارسی زبان در منطقه خاورمیانه و در میان همسایگانی عرب و پیرو مذهب اهل تسنن قرار گرفته است و همین امر موجب شکل‌گیری نوعی تنهایی راهبردی برای این کشور در ارتباط با محیط پیرامونی‌اش شده است (Barzegar, 2010: 180)؛ به عبارت دیگر، ویژگی‌های فرهنگی و هویتی ایران موجب شده تا ایران (حتی فارغ از نوع حکومت) قادر به ایجاد اتحاد و ائتلاف‌های پایدار با همسایگانش نباشد.

سطح عملیاتی

وجه عملیاتی فرهنگ راهبردی در ساده‌ترین شکل به «شیوه جنگیدن یک کشور» تعبیر می‌شود. شیوه‌های برخورد یک کشور با تهدیدات امنیتی و نوع برخورد آن با عوامل بیرونی با رویکرد تهاجمی و همچنین نحوه دستیابی به امنیت در سطوح ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی از دیگر مواردی است که در بررسی وجه عملیاتی فرهنگ راهبردی می‌باید مورد توجه قرار گیرد. در این راستا مجموعه عواملی که از یکسو نوعاً صبغه امنیتی و نظامی داشته و از سوی دیگر با سیاست خارجی نیز پیوند می‌یابند بر نوع کنش راهبردی جمهوری اسلامی ایران اثرگذار هستند.

خودیاری در عرصه امنیتی و نظامی، احتمالاً اصلی‌ترین عنصر این دسته از مؤلفه‌های فرهنگ راهبردی ایران است. تنهایی راهبردی در کنار تجربه تاریخی مشحون از اقدامات برای براندازی و تضعیف حاکمیت ملی بر روی هم رفته موجب شده‌اند تا منطق خودیاری، پایه تفکر راهبردی ایران در زمینه‌ی نظامی و امنیتی باشد. جنگ هشت ساله تحمیلی و همچنین اقدامات ایالات متحده در سال‌های پس از پیروزی انقلاب در دهه‌های اخیر و تجربه اشغال ایران و جدایی بخش‌هایی از سرزمین طی دهه‌ها و سده‌های گذشته موجب شده تا در سطح راهبردی، جمهوری اسلامی ایران متحدی همیشگی نداشته باشد و همچنین در هیچ پیمان نظامی- امنیتی دوجانبه‌ای با کنشگران مسلط نظام بین‌الملل نیز وارد نشود. «در سطح تاکتیکی نیز تحریم تسلیحاتی و تجربه جنگ هشت ساله با عراق موجب شده تا جمهوری اسلامی در زمینه‌ی خرید تسلیحات و جنگ افزار نیز راه خودیاری را در پیش گرفته و اقدام به تولید تسلیحات متناسب با نیاز امنیتی خود نماید» (Eisenstadt & Shahidsaless , 2014).

افزون بر خودیاری، بازدارندگی نیز دیگر وجه عینی و عملیاتی فرهنگ راهبردی جمهوری اسلامی ایران است. شواهد فراوانی اعم از دفاع نامتقارن، توسعه فناوری موشکی و حتی حمایت از گروه‌های شبه نظامی متعهد به آرمان‌های ایران در سطح منطقه، همگی گویای اهمیت بازدارندگی در افق راهبردی تصمیم‌گیران جمهوری اسلامی ایران است (Connell, 2006). از آن گذشته در حوزه عملکرد نیز استفاده از شیوه دفاع نامتقارن ضمن بالا بردن ضریب امنیت برای ایران از درگیری مستقیم با رقبا و دشمنان جلوگیری کرده و در عین حال از رهگذر استفاده از عناصری همانند ابهام، سرعت عمل و نیروهای نیابتی می‌تواند اهداف امنیتی و سیاسی آن را برآورده سازد.

نهایتاً عملگرایی در زمینه راهبردی نیز دیگر مؤلفه‌ای است که در این زمینه به ایفای نقش می‌پردازد. تجربه سه دهه سیاست‌ورزی جمهوری اسلامی در خلال بحران‌های کوچک و بزرگ منطقه‌ای و بین‌المللی نشان دهنده جایگاه عملگرایی در فرهنگ راهبردی این واحد سیاسی است. عملگرایی جمهوری اسلامی، عمدتاً در تناظر با تهدیدات امنیتی و شرایط حاد

معطوف به امنیت راهبردی کشور معنا و مصداق می‌یابد. به عبارت دیگر تأکید بر اهداف و اصول کلان نزد رهبران ایران تا جایی که منجر به تهدید وجودی نشود تداوم یافته و در موقع مقتضی کنش آنان کاملاً وجه عمل‌گرایانه و محاسباتی به خود می‌گیرد (Mousavian & Shahidsaless, 2014).

برخی پژوهشگران مسایل ایران پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و پایان جنگ هشت ساله، همکاری‌های فنی و نظامی با کره شمالی و همچنین سیاست تنش زدایی در سال‌های پس از جنگ را نمونه‌هایی عالی از این خصیصه راهبردی جمهوری اسلامی به‌شمار آورده‌اند، اما افزون بر این، تجربه همکاری‌های متعدد میان ایران و ایالات متحده آمریکا در مواردی نظیر آزادی گروگان‌های آمریکایی در لبنان، همکاری در جنگ افغانستان و عراق و مسایلی از این دست، نمودی دیگر از عملگرایی جمهوری اسلامی بوده است. حتی توافق وین، میان ایران و شش قدرت جهانی برای حل و فصل مناقشه هسته‌ای ایران نیز در تحلیل نهایی نشان‌دهنده‌ی همین ویژگی فرهنگ راهبردی جمهوری اسلامی است.

فرهنگ راهبردی ایالات متحده آمریکا

فرهنگ راهبردی ایالات متحده آمریکا در دو سطح ملی و عملیاتی و با تأثیر پذیری از متغیرهای داخلی و خارجی شکل گرفته و به‌عنوان یک کل به هم پیوسته در کنش امنیتی و سیاسی آن کشور دخیل است. نقطه کانونی در بررسی فرهنگ راهبردی آمریکا نیز همانند هر واحد سیاسی دیگر تبیین آن در دو سطح ملی و عملیاتی است.

سطح ملی

فرهنگ راهبردی ایالات متحده به‌عنوان یک کل به هم پیوسته دارای مؤلفه‌هایی منحصر به فرد است؛ ایالات متحده در قامت یک قدرت بین‌المللی دارای اهداف و محرک‌هایی است که علاوه بر نقش‌آفرینی در کنش سیاست خارجی آن کشور به فرهنگ راهبردی آن نیز شکل داده و از این رهگذر کنش امنیتی آن را قابل فهم می‌سازند. در این راستا مجموعه‌ای به هم پیوسته از مؤلفه‌های راهبردی نظیر موقعیت جغرافیایی، ذهنیت

تاریخی دخیل در امر جنگ و صلح، تلقی از خود و... در سطح ملی و همچنین مؤلفه‌هایی نظیر بازدارندگی، شیوه جنگ، نقش فناوری نظامی و... در سطح عملیاتی روی هم رفته فرهنگ راهبردی ایالات متحده را تشکیل می‌دهند.

۱. جغرافیا

شرایط جغرافیایی و پیرامونی خاص ایالات متحده موجب شکل‌گیری وضعیت امنیتی ویژه‌ای برای آن کشور شده است. حائل شدن دو پهنه‌ی آبی وسیع (اقیانوس‌های اطلس و آرام) در شرق و غرب که ایالات متحده را به‌صورت جزیره‌ای دور از دسترس قدرت‌های اروپایی و آسیایی درآورده است، فقدان رقیب منطقه‌ای جدی در فراسوی مرزهای سرزمینی و قدرت نظامی بازدارنده در زمین و دریا موجب شده تا ایالات متحده سرزمینی واجد امنیت طبیعی تلقی شود (Moore, 1998: 12 ; Mahnken, 2006: 6). شرایط خاص جغرافیایی ایالات متحده به یک معنا پایه تحلیل فرهنگ راهبردی این کشور است؛ به دیگر سخن مجموعه مؤلفه‌های متشکله فرهنگ راهبردی این کشور همگی به یک معنا از وضعیت خاص جغرافیایی آن ناشی شده و یا دست‌کم از آن تأثیر پذیرفته‌اند.

۲. سازه‌های ذهنی

ذهنیت آمریکایی متأثر از پیشینه و تاریخ ملی، موقعیت جغرافیایی، مذهب و نهایتاً ساختار اجتماعی منحصر به فرد ایالات متحده، ملت و دولت آمریکا را دارای مجموعه‌ای از عناصر و باورهای خاص می‌داند. ساختارهای طبیعی اعم از موقعیت جزیره مانند خاص ایالات متحده، گستردگی سرزمینی، فقدان رقیب و دشمن قدرتمند منطقه‌ای و نهایتاً سهولت نسبی در فرایند شکل‌گیری دولت - ملت موجب شده تا دیدگاه ایالات متحده نسبت به امنیت و به تبع آن جنگ و صلح متفاوت از الگوی سنتی مستقر در آسیا و اروپا قوام یابد. «دوری از اروپا و حاکمیت طولانی مدت دکترین مونرو بر سیاست خارجی و امنیتی ایالات متحده، نمود همین نگاه خاص به مقوله امنیت به‌مثابه فقدان مطلق تهدید

است که برای زمانی بیش از یک قرن ضامن امنیت آن کشور بود» (Erikson, 2008: 59).

وجود امنیت پایدار و مطلق لاجرم به دیدگاه مثبت در قابل مسئله جنگ و صلح می‌انجامد. به عبارت دیگر فقدان تهدید دائمی و جدی برای ایالات متحده در کنار فقدان تجربه جنگ بزرگ ملی و یا اشغال و انتزاع بخشی از خاک این تصور را به وجود آورده که صلح ویژگی وضعیت طبیعی و با ثبات است. همچنین در شرایط فقدان تهدید فوری و همچنین تسلط بر مناطق پیرامونی در فراسوی مرزها میل به هژمونی و تصور امنیت صرفاً در شرایط کسب جایگاه هژمون منطقه‌ای نزد ایالات متحده تقویت شد. بر این اساس امنیت ایالات متحده و حتی نقش آن در نظام بین‌الملل کنونی مرهون فقدان وجود هژمون رقیب در نزدیکی آن بوده و «واشنگتن برای تداوم جایگاه هژمونیک خود می‌باید از شکل‌گیری نظام هژمونیک در سایر مناطق جهان نیز جلوگیری به عمل آورد» (Mearsheimer, 2011: 31).

جامعه و رهبران ایالات متحده در مقاطع و موضوعات گوناگون، خود را ملتی استثنایی و متفاوت از سایر ملل قلمداد کرده‌اند. مهاجرت از سرزمین‌های اروپایی و تشکیل جامعه‌ای اساساً مبتنی بر دموکراسی نخستین شاخص‌هایی هستند که از سوی جامعه آمریکایی به‌عنوان دلایلی بر استثنا بودن آن کشور ارائه می‌شوند؛ شاخص‌هایی که خیلی زود در سنت پروتستانی ایالات متحده نیز ما به ازا پیدا کرد و آمریکا، اسرائیل دوران کنونی نام گرفت. «استثناگرایی آمریکایی در بستر تحولات تاریخی ایالات متحده تقویت شد و به‌صورت یکی از ارکان فرهنگ عمومی جامعه آمریکا و به تبع آن فرهنگ راهبردی آن کشور درآمده است» (Monten, 2005: 138).

شکل‌گیری دولت و ملت آمریکا از مهاجران اروپایی و سامان یافتن جامعه آنها بر اساس قانون، توسعه ایالات متحده در فراسوی مرزهای قاره و نهایتاً پیروزی در جنگ‌های جهانی اول و دوم و همچنین حفظ جهان آزاد در برابر خطر کمونیسم و بعدها تروریسم و بنیادگرایی مذهبی، همگی موجب شدند تا آمریکا خود را واجد نقش و تأثیر ویژه‌ای در

تاریخ و سرنوشت سایر ملل به‌شمار آورد. نقش و تأثیری که نه تنها موجب استثنایی بودن ملت مذکور می‌شود بلکه دلیلی بر برتری آن نیز به‌شمار می‌آید (McCrisken, 2003: 8-10).

استشناگرایی آمریکایی با ویژگی‌های پیش‌گفته لاجرم باور به رسالت تاریخی ایالات متحده در جهان را به دنبال دارد. آمریکا با تجربه رهبری جهان لیبرال در برابر کمونیسم آسیایی-اروپایی و همچنین با فرض جهان شمول بودن ارزش‌های جامعه‌ی خویش بر آن است که دارای رسالتی تاریخی در قبال جهان است. «این رسالت که هم وجه سیاسی دارد و هم رنگ و بوی دینی به خود گرفته، با توجه به تشکیل آمریکا توسط هواداران آزادی سیاسی و مذهبی متضمن وظیفه‌ی نجات و راهنمایی سایر ملل جهان به‌سوی آزادی و مدارا محسوب می‌شود» (Deneen, 2012: 30).

در باب نوع تعامل با جهان خارج، ایالات متحده آمریکا از هنگام تأسیس تاکنون به درجات متفاوت در میانه‌ی تمایلات انزواگرایانه و هژمونیک قرار داشته است. هر دو رویکرد در مقاطع گوناگون بر سیاست خارجی و امنیتی آن کشور تأثیراتی بر جای نهاده‌اند؛ تا میانه‌ی قرن بیستم انزواگرایان توفیق بیشتری داشته و موفق شدند ایالات متحده را از مناسبات سیاست بین‌الملل اروپا محور تقریباً دور نگاه دارند. از دیدگاه انزواگرایان هویت ایالات متحده به عنوان الگوی جهان آزاد در قالب استعاره «شهر درخشان بر فراز تپه» لاجرم منوط به کنار ماندن از مناسبات قدرت در عرصه‌ی جهانی بود (Deneen, 2012). رویکرد بدیل انزواگرایی بر نقش خاص و ویژه این کشور در امور جهانی و لزوم حضور ایالات متحده در فرایندهای کلان بین‌المللی تأکید می‌نماید. اشاعه دموکراسی دال کانونی در برداشت‌های متأثر از جهان‌گرایی در تحلیل سیاست خارجی ایالات متحده است؛ به باور هواداران این رویکرد جهان باید محیط مناسبی برای بسط دموکراسی باشد و این مهم تنها از طریق کنشگری فعال ایالات متحده حاصل خواهد شد. این جهان‌گرایی ایالات متحده برخلاف انتظار منافاتی با ناسیونالیسم آمریکایی پیدا نکرد و حتی به‌صورت ناسیونالیسم افراطی و گاه با رنگ و بوی نژادپرستی مطرح شد. به دیگر سخن در این دیدگاه ایالات

متحده نه تنها استثنا محسوب می‌شود، بلکه به موجب شایستگی‌های خود واجد این امتیاز است که سایر ملت‌ها از آن الگو گیرند (هانتینگتون، ۱۳۸۶: ۷-۱۵۶).

سطح عملیاتی

از جمله مهمترین ویژگی‌های فرهنگ راهبردی ایالات متحده در سطح عملیاتی تأکید بر فناوری است. کمتر ملتی بیش از آمریکا بر نقش فناوری در برنامه‌ریزی و اداره جنگ تأکید کرده است؛ به طوری که فناوری نقش مهمی در رفتار آمریکا طی جنگ سرد داشته و در منازعات پس از جنگ سرد در عراق، یوگسلاوی، افغانستان و... نیز همین جایگاه را حفظ کرده است. بر همین اساس «آمریکا همواره امکانات و ادوات نظامی خود را در فاصله‌ای معنادار با سایر دولت‌ها حفظ نموده است» (Sneberg, 2015: 95). تا آن‌جا که «در بسیاری موارد تأکید بر فناوری و استفاده از آن در بین نظامیان ایالات متحده حتی وجه تعصب آمیز به خود گرفته است» (Rielly, 2013: 7).

از دیدگاه نخبگان نظامی آمریکا سرنگونی کامل دشمن و نابودی قدرت نظامی آن، به عنوان هدف جنگ به شمار می‌آید. تعریف پذیرفته شده از راهبرد نزد نظامیان آمریکا بر این باور است که نظامیان «توجهی به پیامدهای غیرنظامی اقدامات خود نداشته باشند» (Mahnken, 2006: 11). نیروهای مسلح ایالات متحده، راهبردهای جنگ نابودکننده را بیش از راهبردهای جنگ فرسایشی می‌پسندند. جنگ خلیج فارس نمود تام و تمام این گرایش در فرهنگ راهبردی ایالات متحده است. از سوی دیگر به نظر می‌رسد ساخت نظامی آمریکا راهبرد رویکرد مستقیم را بیش از غیرمستقیم ترجیح داده‌اند؛ به نحوی که در طول تاریخ همواره درصدد نابود کردن دشمن در کوتاه‌ترین فرصت بوده‌اند. همچنان که کالین گری اشاره می‌کند، «آمریکایی‌ها به جای رویکرد کندتر همچون محاصره دریایی، پیروزی سریع را با وجود پذیرش خطرات نبرد قاطع ترجیح داده‌اند» (Gray, 1994: 595).

فرهنگ راهبردی الگویی برای مطالعه رفتار ایران و آمریکا

جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا در دو سطح منطقه‌ای و جهانی دست به کنش زده و منافع خود را تعریف می‌کنند؛ بر این اساس فرهنگ راهبردی دو کشور نیز بسته به تجارب و ویژگی‌ها و وضعیت خاص دو کشور دارای اختلافات و اشتراکاتی است که از رهگذر رویکردی مقایسه‌ای می‌توان به بررسی آن‌ها مبادرت ورزید. در یک برداشت کلی به نظر می‌رسد اختلاف در ذهنیت تاریخی و سازه‌های هویتی و وجه عملیاتی فرهنگ راهبردی مهمترین وجوه اختلاف در مؤلفه‌های سازنده فرهنگ راهبردی ایران و ایالات متحده هستند و در سوی دیگر میل به هژمونی (در دو سطح) و تلقی استثنایی و باور به رسالت تاریخی نسبت به خود، نقاط اشتراک دو فرهنگ یاد شده به‌شمار می‌آیند.

- دو ملت استثنایی

هم ایران و هم آمریکا خود را ملت‌هایی استثنایی و متفاوت از سایرین می‌دانند. ایالات متحده بر اساس ویژگی‌های اجتماعی، اقتصادی، نهادی و سیاسی خاص جامعه آمریکایی خود را از سایر ملل برتر دانسته و به همین اعتبار از رهگذر تعریف مأموریت و رسالت ویژه‌ی تاریخی برای خود نقش یک قدرت بین‌المللی را ایفا نموده است. قرار گرفتن مسئولیت، رهبری و تلاش برای اشاعه دموکراسی در جهان در دستورکار سیاست خارجی آمریکا در همین زمینه قابل بررسی است (Sneberg, 2015: 3).

استثناگرایی جمهوری اسلامی ایران متأثر از دو منبع هویتی اسلام شیعی و ملی‌گرایی ایرانی است؛ رهبران جمهوری اسلامی طی دهه‌های گذشته به این باور رسیده‌اند که در جهان معاصر ایران رهبری اسلام انقلابی و وظیفه حمایت از مسلمانان سراسر جهان و حتی ملل غیرمسلمان تحت سلطه و استعمار (تحت عنوان کلی مستضعفان) بر عهده داشته و از این رهگذر وظیفه‌ای بی‌بدیل در امور منطقه‌ای و جهانی دارد. برای جمهوری اسلامی در شرایط تشتت و چند دستگی عمیق در میان کشورهای اسلامی و حضور و نفوذ گسترده ایالات متحده در جهان اسلام و عرب، وظیفه‌ی مذکور عموماً ناظر بر دفاع از کیان و منافع مجموعه جهان اسلام و در مراحل بعد بهینه و گسترده‌تر ساختن منافع مورد بحث است (Eisenstadt, 2015: 6).

از سوی دیگر تنهایی راهبردی ایران نیز بیش از پیش به احساس استثنا بودن ایرانیان در میان همسایگانی از اعراب، ترک‌ها و... دامن زده و تمایز میان ایرانیان و غیر ایرانیان را حتی بیشتر تقویت می‌کند (Ibid: 11). ایران به‌عنوان کشوری فارسی زبان و شیعه مذهب در میان همسایگانی تابع اهل سنت و غیر فارس از دیرباز قلمرویی متفاوت به‌شمار می‌آمده است و در روزگار کنونی از رهگذر میل به مورد بهره‌برداری قرار گرفتن انقلاب اسلامی به‌عنوان یک الگوی سیاسی و اجتماعی توسط سایر کشورها خود را در مقامی متفاوت از سایر واحدهای سیاسی می‌بیند. در عین حال اگر جغرافیای تمدنی ایران و مذهب شیعه نیز به این امور افزوده شود می‌توان حتی از شدت و قوت بیشتری در این زمینه هم سخن گفت.

– تضاد ژئوپلتیک: هژمون جهانی در مقابل هژمون منطقه‌ای

نگاهی به راهبردهای امنیتی ایالات متحده طی دهه‌های گذشته به‌خوبی نشان دهنده‌ی آن است که قدرت‌یابی ایالات متحده در قامت یک کنشگر بین‌المللی مرهون هژمونی بی‌رقیب واشنگتن در قاره آمریکا بوده است. بر این اساس «ایالات متحده می‌باید از دستیابی یک دولت به جایگاه هژمون در سایر مناطق جلوگیری به‌عمل آورده و از رهگذر ایجاد موازنه میان قدرت‌های منطقه‌ای توان آنان را مصروف متوازن کردن قدرت یکدیگر نماید» (Mearsheimer, 2011: 18). این امر چنان‌که میرشایمر می‌نویسد خصوصاً در سه منطقه اروپا، اوراسیا و خلیج فارس برای ایالات متحده اهمیتی حیاتی دارد (Mearsheimer & Walt, 2016). طیف متنوعی از راهبردهای امنیتی و ***سیاست خارجی اعم از موازنه‌گرایی فرمانطقه‌ای، درگیری‌گزینشی، جهان‌گرایی و... همگی ناظر بر همین هدف کلان هستند.

در مقابل رهبران ایران به‌واسطه‌ی موقعیت جغرافیایی، جمعیت، منابع مادی قدرت و نهایتاً بنیان‌های قدرت نرم اعم از ملی‌گرایی، شیعه‌گری و... دستیابی به جایگاه قدرت برتر در خلیج فارس را سرنوشت محتوم جمهوری اسلامی ایران می‌دانند (Eisenstadt, 2015: 6)؛ خصوصاً که در سال‌های پیش از انقلاب ایران یک بار و به‌نحوی موفق نقش

هژمون منطقه‌ای در خلیج فارس را ایفا کرده است. ایران با توجه به آمال منطقه‌ای خویش و البته با نیم نگاهی به منطق بقا و تهدیدات، متوجه موجودیت خود برآن است تا در معادلات خلیج فارس دست برتر را داشته باشد.

- فرهنگ تهاجمی در برابر فرهنگ تدافعی

همان‌گونه که گفته شد فرهنگ راهبردی ایالات متحده متضمن این نکته است که ارزش‌هایی نظیر دموکراسی، حقوق بشر، لیبرالیسم و... باید به سایر مناطق جهان اشاعه یابند. ایالات متحده در مقام هژمون جهانی وظیفه انتقال و اشاعه ارزش‌های مذکور را برعهده گرفته و از رهگذر ابزارها و امکانات مختلف و متفاوتی آن را به انجام می‌رساند. گاه سیاست‌های تشویقی و نرم افزارگرایانه را در دست‌ورکار قرار می‌دهد و گاه از تاکتیک‌های سخت‌افزاری نظیر کاربرد زور و حتی اشغال کشورها استفاده می‌کند (محمودی و گودرزی، ۱۳۹۱: ۴۵۰).

ایالات متحده با رد فرض دست نامرئی در تعالی و رشد دموکراسی و لیبرالیسم برآن است که تنها اراده آمریکاست که می‌تواند جهان را پذیرا و مستعد گسترش دموکراسی و حقوق بشر نماید. تجربه تضاد و تنش با اتحاد شوروی، جنگ عراق و افغانستان و تنش با کره شمالی و نهایتاً تنش با جمهوری اسلامی ایران دقیقاً در همین پارادایم مطرح شده و قابل بررسی هستند. این تجارب نشان‌دهنده‌ی آن هستند که ایالات متحده تقریباً بی‌توجه به بستر محلی و منطقه‌ای، درصدد انتقال ارزش‌های مورد نظر خویش برآمده و برای انجام این وظیفه‌ی خویش حتی از کاربرد زور نیز رویگردان نیست؛ بر این اساس و با توجه به نوع کنش و تفکر رهبران ایالات متحده در مورد جهان شمولی ارزش‌های آمریکایی و همچنین نوع و مکانیسم اشاعه‌ی این ارزش‌ها چنین نتیجه گرفت که فرهنگ راهبردی ایالات متحده ذاتاً وجه تهاجمی دارد.

جمهوری اسلامی و در نگاهی کلان‌تر ایران به لحاظ تاریخی خود را همواره قربانی اشغال‌گری و جنگ‌های ناخواسته می‌داند. از سوی دیگر ایران در اندک زمانی پس از انقلاب اسلامی خود را هدف خصومت و دشمنی ایالات متحده یافته و طیف وسیعی از تلاش‌ها

برای سرنگونی و تضعیف خود را تجربه کرده است. با نگاهی گذرا به راهبرد نظامی ایران به راحتی می‌توان دریافت که راهبرد مذکور اساساً وجه تدافعی داشته و بر بازدارندگی مبتنی است. بازدارندگی که خود دارای پنج خط قرمز اصلی است: «حمله مستقیم به ایران، اقدام برای تضعیف و توقف ظرفیت صدور نفت، تهدید نسبت به تمامیت سرزمینی ایران، تلاش‌ها در جهت تغییر رژیم و نهایتاً بازگشت ایالات متحده به مناطق مجاور مرزهای ایران در شرق و غرب» (Eisenstadt, 2015: 8).

جمهوری اسلامی ایران در مقاطع گوناگون با تهدیدات بیرونی واقعی از سوی عراق، ایالات متحده، اسرائیل، افغانستان و عربستان روبرو بوده و از آن‌جا که یکبار در جنگ با عراق تنهایی راهبردی را درک کرده و همچنین تحت تحریم تسلیحاتی قرار دارد سعی کرده تا از رهگذر یک مثلث راهبردی بازدارندگی در قبال تهدیدات را عملی سازد:

نیروهای رزمی غیرمتعارف و نیابتی: جمهوری اسلامی از میانه جنگ با عراق بر نیروهایی وفادار برای اقدام خارج از مرزهایش تکیه کرده است. گروه‌هایی نظیر حزب الله لبنان، گروه‌های شیعه عراقی، گروه‌های شاخص نظیر سازمان بدر، عصایب الحق، کتائب حزب الله و... که عموماً گروه‌های مقاومت خوانده می‌شوند از جمله این کنشگران هستند. بحران در سوریه، عراق و یمن حتی بر تعداد و گستره‌ی جغرافیایی و عملیاتی نیروهای مذکور اضافه کرده است.

نیروهای پارتیزانی دریایی: جمهوری اسلامی به تهدید امنیت صدور انرژی خلیج فارس (اگرچه به‌مثابه آخرین گزینه) به‌عنوان یک ضلع مثلث بازدارندگی‌اش می‌نگرد. بر این اساس ایران با تشکیل و تقویت نیروی دریایی قدرتمند برای ایجاد درگیری چریکی نامتقارن در خلیج فارس و تهدید نیروهای فرمانطقه‌ای حاضر در آن از رهگذر تاکتیک هجوم انبوه در این مسیر گام برداشته است.

توان موشکی: ایران دارای بزرگترین توان و نیروی موشکی در خاورمیانه است که اگرچه به‌طور متعارف تسلیح شده است، اما به هر حال کارآمدترین بخش از راهبرد

بازدارنده ایران تلقی می‌شود. بستن تنگه هرمز می‌تواند فی‌نفسه انزوای ایران در سطح بین‌المللی را به همراه داشته باشد و همواره میان گروه‌های مقاومت و تهران در برخی مسایل تفاوت نظر وجود داشته و دارد؛ از این رو تهران به درستی اساس بازدارندگی خود را بر پدافند و توان موشک‌های بالستیک میان برد و کروز دور برد قرار داده است.

نتیجه‌گیری

ویژگی رابطه و مناسبات جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا همکاری در عین تنش و تضاد دامنه‌دار است. به دیگر سخن در حالی که دو کشور در مارپیچی عمیق از دشمنی قرار داشته و منافع یکدیگر را در معرض خطر قرار می‌دهند اما طی سه دهه گذشته مواردی از همکاری و هماهنگی ارادی و آگاهانه را نیز تجربه کرده‌اند. همکاری‌هایی که گاه بر اساس تهدید مشترک شکل گرفته و گاه ضامن منافع مشترک بوده است. اما وضعیت و سرانجام این تجارب موجب می‌شود تا منطق موازنه و همکاری نتواند گویای وضعیت خاص ایران و آمریکا باشد.

نگاهی به مؤلفه‌های فرهنگ راهبردی دو کشور نشان دهنده تضاد ایران و ایالات متحده در زمینه اهداف بنیادین دو طرف است؛ به عبارت دیگر، فرهنگ راهبردی دو کشور نشان دهنده تضاد راهبردی میان ایران و آمریکا بوده و همین امر می‌تواند مفروض بحث از چرایی و چیستی وضعیت کنونی میان دو کشور گردد. آمال منطقه‌ای و جهانی دو کشور با یکدیگر متضاد بوده و هر یک نقیض دیگری به‌شمار می‌آیند، در شرایطی که ایران خواهان دستیابی به جایگاه قدرت برتر در خلیج فارس است، ایالات متحده برای جلوگیری از سربرآوردن یک هژمون در منطقه خلیج فارس تلاش می‌کند. از سوی دیگر، هم ایران و هم آمریکا خود را ملتی استثنایی با وظیفه‌ای خاص (و به لحاظ فلسفی یکسان و مشابه) می‌دانند و درصدد بسط الگوی مورد قبول خود به سایر نقاط جهان هستند. تضاد در بنیان‌های فلسفی دو کشور و همچنین وجود ذهنیت‌های منفی قدرتمند نسبت به یکدیگر خود به خود موجب تضاد و اختلاف دوجانبه و تعمیق شکاف‌های موجود می‌شود. نهایتاً فرهنگ تدافعی ایران در

برابر فرهنگ تهاجمی ایالات متحده نیز عامل دیگری است که هرگونه کنش ایالات متحده را تهدید تصور کرده و از رهگذر بازدارندگی و سیاست‌ها و راهبردهای دیگر درصدد مقابله با آن برمی‌آید.

در سطح تاکتیکی و عملیاتی نیز ایالات متحده عموماً اقدامات مستقیم و سریع نظامی را دنبال می‌کند حال آن‌که صبر راهبردی و تاکتیک‌های نیابتی از جمله اصلی‌ترین وجوه کنش عملیاتی ایران هستند. ایالات متحده در سطح عملیاتی تقریباً به‌طور کامل به فناوری متکی است، اما جمهوری اسلامی ایران دست‌کم در سال‌های اولیه تأسیس و همچنین در طول جنگ هشت ساله نشان داده که در عین بهره‌گیری از فناوری‌های در دسترس، از مفاهیم و ابزارهایی غیرمادی برای دفاع و پیشبرد راهبرد مدنظر خویش استفاده می‌کند و همین امر فهم و شناخت ذهنیت ایرانی و در نتیجه راهبرد و تاکتیک اقدام ایرانیان را دشوار می‌سازد.

به‌طور کلی به‌نظر می‌رسد بررسی فرهنگ راهبردی دو کشور جمهوری اسلامی ایران و ایالات متحده آمریکا ابزاری سودمند برای فهم ابعاد مادی و غیرمادی تنش میان دو کشور مذکور است. فرهنگ راهبردی از آن‌جا که ذاتاً به بنیان‌های شناختی کلان یک ملت نسبت به جهان پیرامون می‌پردازد می‌تواند چرایی و چیستی منازعه میان ایران و آمریکا را به خوبی تشریح نماید. منازعه‌ای که در عین اختلافات راهبردی و ژئوپلتیک وجهی عمیق‌تر داشته و از بنیان‌های ذهنی و تصویرسازی‌های دو کشور از یکدیگر نشأت گرفته است و در عین داشتن علل مادی و ژئوپلتیک، دلایلی از تجربه تاریخی و ذهنیت مخرب را نیز در خود مستتر دارد و از آن‌جا که فرهنگ راهبردی عرصه‌ای برای بررسی مجموعه متغیرها و شاخص‌های مادی و غیر مادی است می‌تواند تصویری صحیح‌تر از آن ارائه دهد.

منابع:

- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۹۵)، انتشارات معاونت حقوقی ریاست جمهوری.
- میرسندسی، محمد (۱۳۹۱)، *جامعه شناسی تاریخی امنیت در ایران*، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- خلیلی، رضا (۱۳۹۳)، «فرهنگ راهبردی؛ بنیان‌های تاریخی، نظری و مفهومی»، *پژوهشنامه دفاع مقدس*، سال سوم، شماره دهم.
- عسگری، محمود (۱۳۹۰)، «عوامل تشکیل دهنده و ویژگی‌های فرهنگ راهبردی ج. ا. ایران»، *نامه دفاع*، شماره سوم.
- محمودی، محسن و سهیل گودرزی (۱۳۹۱)، «سیاست نرم‌افزارگرانه ایالات متحده در خاورمیانه؛ مقایسه جورج بوش و باراک اوباما»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال بیست و ششم.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۸۶)، «ارواح مرده: نخبگان ملیت‌گرای آمریکا در عصر جهانی شدن»، ترجمه: محسن شریعتی نیا و ام البنین توحیدی، *پژوهشنامه حقوق و علوم سیاسی*، سال دوم، شماره ششم.
- Behnam, Reza M. (1986). *Cultural Foundation of Iran politics*. Salt Lake City: Utah University Press.
- Chubin, Shahram. (1994). *Iran's National Security Policy: Capabilities Intentions and Impact*. Washington, DC: Carnegie Endowment for International Peace.
- Eisenstadt, Michael. (2015). *The Strategic Culture of the Islamic Republic of Iran: Religion, Expediency, and Soft Power in an Era of Disruptive Change*. Create Space Independent Publishing Platform.
- Gray, Colin S. (1994). *Strategy in the Nuclear Age: The United States, 1945-1991*, in: Williamson Murray, MacGregor Knox, and Alvin Bernstein, *The Making of Strategy: Rulers, States and War*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Johnson, Jeannie L. (2008). *Strategic Culture: Toward a Standard Methodological Approach*. in: Johnson et.al, *Strategic*

- Culture and Weapons of Mass Destruction. New York: Palgrave, Macmillan.
- Jones, David. (1990). **Soviet Strategic Culture**, in: Carl G. Jacobsen, **Strategic Power: USA/USSR**. New York: St. Martin's Press.
 - Kartchner, Kerry. (2006). **Presentation to Comparative Strategic Cultures, phase II**. Park City, Utah University Press.
 - Leverett, Flynt Lawrence & Hillary Mann Leverett. (2014). **Going to Tehran: Why the United States must come to the terms with Islamic Republic of Iran?**. New York: Metropolitan Publications.
 - McCrisken, Trevor B. (2003). **American Exceptionalism and the Legacy of Vietnam: US Foreign Policy since 1974**. New York: Palgrave Macmillan.
 - Mousavian, Seyed Hossein & Shahir Shahidsaless. (2014). **Iran and the United States: An Insider's View on the Failed Past and the Road to Peace**. New York: Bloomsbury Pub.
 - Smith, James M. (2008). **Strategic Culture and Violent Non State Actors: Weapons of Mass Destruction and Asymmetrical Operations; Concepts and Cases**. Colorado: USAF Institute for National Security Studies, USAF Academy.
 - Sneberg, Cathrine. (2015). **The purpose of American strategic Culture**. Oslo: University of Oslo Press
 - Snyder, Jack. (1977). **The Soviet Strategic Culture: Implications for Nuclear Options**. Santa Monica, California: RAND Corporation Press.
 - Strain, Frederick R. (1996). **Discerning Iran's Nuclear Strategy: An Examination of Motivations, Strategic Culture and Rationality**. New York: United States Air Force.
 - Barzegar, Keyhan. (2010). "Iran's Foreign Policy Strategy after Saddam". **The Washington Quarterly**, Vol. 33(1).
 - Booth, Ken. (2005). "Strategic Culture: Validity and Validation". **The Oxford Journal on Good Governance**, Vol. 2(1).
 - Deneen, Patrick J. (2012). "Cities of Man on a Hill". **American Political Thought**, Vol.1 (1).
 - Lantis, Jeffery. (2005). "Strategic Culture: From Clausewitz to Constructivism". **Strategic Insights**, Vol. 5(10).

- Lord, Carnes. (1985). “American Strategic Culture. **Comparative Strategy**”. Vol. 5(3).
- Monten, Jonathan. (2005). “The Roots of the Bush Doctrine: Power, Nationalism and Democracy Promotion in U.S. Strategy”. **International Security**, Vol. 29(4).
- Hass, Richard N. & Martin Indyk. (2009). “Beyond Iraq: A New Strategy for the Middle East”. **Foreign Affairs**, Vol. 2(2).
- Mearsheimer, John J & Walt, Stephen M. (2016). “The Case for Offshore Balancing”. **Foreign Affairs**, Vol. 95(4).
- Mearsheimer, John J. (2011). “Imperial by Design”. **The National Interest**, NO. 111.
- Reilly, K.P.O. (2013). “A Rogue Doctrine? The role of strategic culture on U.S Foreign policy behavior”. **Foreign Affairs**, Vol. 9(1).
- Cain, Anthony.C. (2002). “**Iran’s Strategic Culture and Weapons of Mass Destruction: Implications of US Policy (Paper, No. 26)**”. Alabama: Maxwell Air Force Base, Air War College, Maxwell
- Eisenstadt, Michael. (2015). “**The Strategic Culture of the Islamic Republic of Iran: Religion, Expediency, and Soft Power in an Era of Disruptive Change**”. Virginia: U.S Marine Corps University.
- Mahnken, Thomas G. (2006). “**United States strategic culture**”. Nevada: Defense Threat Reduction Agency Press
- Stanley, Willis. (2006). “**The Strategic Culture of the Islamic Republic of Iran**”. Prepared for: Defense Threat Reduction Agency, Advanced Systems and Concepts Office. (s.l.), Defense Threat Reduction Agency.
- Strain, Frederick R. (1996). “**Discerning Iran’s Nuclear Strategy: An Examination of Motivations, Strategic Culture and Rationality**”. New York: United States Air Force.
- “Iran’s Economic Outlook”. (2016). accessible at: www.worldbank.org/en/country/iran/publication.
- Moore, Russell. A. (1998). “Strategic Culture: How It Affects Strategic Outputs”. available at: <http://www.dtic.mil/dtic/tr>.

-
- Connell, Michael. (2006). “Iran's Military Doctrine”, accessible at: **<http://iranprimer.usip.org/sites/iranprimer.usip.org/files>**.
 - Erikson, Daniel P. (2008). “Requiem for the Monroe Doctrine”. accessible at: **www.unc.edu/world/2008Seminars/Erikson**.
 - Gray, Colin S. (2006). “Out of the Wilderness: Prime Time for Strategic Culture”. accessible at: **<http://csis.org/publication>**.